کاندید اکادمیسین سیستانی ۲۰۱۶ /۰۳/۲

نگاه نو برمقالهٔ:

« د خپلواکۍ او غلواکۍ جګړې، دری متن»

(قسمت دوم)

لیکوال: ډاکتر رحمت ربي ځیرکیار
گزارش به دری وتبصره ها: ازسیستانی

داکتر ځیرکیار

۷- جنگ کابل:

سردار شاه ولیخان در منزل جرنیل(جنرال) غلام حیدرخان مسکن گرفت. درتاریخ ۱۴میزان ۱۳۰۸[۶ اکتوبر ۱۹۲۹]، جنرال ولسی یارمحّمد وزیري با لشکرخود درمقابل بچه سقاو قرارگرفت و بسوی سنگرهای بلند کابل پیش رفت و درهمان روز جنگ را با سقاویان آغاز نمود و دیری نگذشت که چهار سنگر را از سقاویان گرفت. کرنیل شاه ولیخان در چهلستون دربار کرده بود، وسپاه سالار صاحب محّمدنادرخان در جاجی درمیان طایفهٔ علیخیل، ومن با جنگجویان وشکست یا فتح » و آنها منتظر خبر بودند. کرنیل شاه ولیخان قبل ازاینکه به سنگرهای لشکر نجات سر بزند، با سورجرنیل[جنرال] سقاوی محمدعمرخان ملاقات کرده بود. اینکه سور جنرال «چه چیز به او گفته بود، من از آن بی خبربودم ».

«جنرال وزیری فیصله نمود که «همان شب» به محاصرهٔ ارگ پردازد. درساعت ۹ شب دهل حمله بر ارگ نواخته شد ولشکر نجات ، درساعت ۷ صبح به مرکز شهر کابل رسیدند. سه ساعت بعد بچهٔ سقو را در ارگ محاصره کردند، درحالی که تمام سنگرهای بیرون ارگ بچهٔ سقو را تخریب نموده بودند.

در روز ۱۸ میزان ۱۳۰۸ش [۱۰ اکتوبر ۱۹۲۹]، سردار شاه ولی خان سوار براسپ با پیره داران جاجی وگردیزی خود وبا همراهی یک تعداد از سران قومی به کابل رسید، وبرای ما مبارکی گرفتن کابل را داد. آو آنقدر خوشحال بود که «ریش و روی هر قوماندان و مشر لشکر نجات را می بوسید.» یک کسی پسر دوساله او عبدالولي را نزدش آورد. « معتبرین شهر کابل همه در خانه های خود بودند وهیچکس را ندیدیم که برای ما فتح

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

شهر را مبارکی بگوید.»،مگربجای آن، «تنها مردم فقیرکابل» از خوشحالی فریاد میزدند: «زنده باد فاتحین کابل...زنده باد غازی امان الله خان!».

با رسیدن کرنیل شاه ولیخان « معاریف کابل وسرداران از خانه های خود بیرون آمدند وهر کدام به شاه ولیخان گرفتن کابل را مبارکی می دادند و از دورهٔ گذشته به اوشکایت ها میکردند » . در همان تاریخ ۱۸ میزان ۱۳۰۸ [۱۰ اکتوبر ۱۹۲۹]، سردار شاه محمود خان از شوربازارکابل بسواری اسپ درکنار دریای کابل به قرارگاه لشکر نجات رسید: از حد زیاد وارخطا معلوم می شد. [درهمین روز] محّمد گل خان مومند ، زمرک خان خُدران، عبدالغنی خان گردیزی، مولوی الله نوازخان، شاه محمود خان و شاه ولیخان برای تبریکی نزد جنرال یارمحّمد خان وزیری، آمدند.

نظرجنرال وزیری به رجال ومشران جنگ این بود که قبل از آنکه لشکرهای سقاوی ازکندهار، مشرقي ، جنوبي و شمالي به کابل برسد و مشکل ایجاد کند، باید هرچه زود تر بر ارگ حمله شود. (قبل از همه محمدگل مومند که صاحب فکر حساس بود) و بعد زمرک خان خُدرانِ(پسر ببرک خان مشهور) نظر جنرال یار محّمد خان وزیري را تائید کردند. سپس دیگران نیز قبول کردند که در صبح روز ۲۰ میزان ۱۳۰۸ [۱۲ اکتوبر ۱۹۲۹] حمله بر ارگ آغاز شود. شاه محمود خان و شاه ولیخان « ظاهراً چیزی اظهار نکردند» زیرا که خانواده های آنها در ارگ بندی بودند . طبق تصمیم گرفته شده فیر توپها بر ارگ آغاز شد و دود از داخل ارگ به هوا بلند گردید. (ناولی ترون،صص ۳۱۵ -۳۲۲)

[گزارش غباردر مورد سقوط کابل:

غبار،از حمله لشکر جنوبی گزارش متفاوت تری ارائه میدهد ودرجلد دوم کتاب افغانستان درمسیر تاریخ،چنین مینویسد: «به مجرد عقب نشینی شاه از غزنه در اپریل ۱۹۲۹(٦ثور۱۳۰۸)وباز خارج شدنش ازافغانستان درماه می سال مذکور(٤ جوزا)نقشهٔ سابق درافغانستان تبدیل شد. مثلاً در ٦ ثور شاه بدون شکست نظامی ومحض در سایهٔ دسیسهٔ درباری از غزنه رجعت قهقرائی نمود. و در ۲۵ ثورنمایندهٔ بچهٔ سقو «عبداللطیف مهاجر کوهاتی»[1]،در پاکتیا نزد نادرخان به غرض مفاهمه ومصالحه آمد. در ٤ جوزا شاه از افغانستان خارج شد. ودر ٥ جوزا بازنماینده ونامه بچهٔ سقو (توسط علیشاه خان از بنی اعمام نادرخان) در پاکتیا رسید و از نادرخان تقاضای مصالحه و شرکتش در امور دولت نمود.

در سرطان نقشهٔ جدید سری نظامی ضد بچهٔ سقو طرح وعملی شد. وآن اینکه زمینه طوری فراهم آورده شد که قوهٔ دلیر نظامی حکومت اغتشاشی در محاذات پکتیا وننگرهار کشیده وجذب شود، تا مرکزکابل قوای نظامی خود

---

[1]- فیض محمدکاتب مینویسد که :«در۲۷ ثورمطابق ۱۷ می، مولوی عبداللطیف نام،مهاجر هندی که دردسیست وخدیعت خود نظیرندارد، وعموم ناس او را خادم وجاسوس انگلیس واز گروه وسواس وخناس می پندارند، اقدام در ارقام نامهٔ مصالحت ختامه بنام محمدنادرخان وشاه ولی خان وشاه محمودخان بردران او که درسمت جنوبی سرگرم تهیهٔ اسباب وآلات ورفع انقلاب از مملکت وتیسیر(اسان زائی) راحت و رفاهیت ملت و دفع خونریزی وتحصیل امنیت بودند ...در روز شنبه غرهٔ ذیحجه نوشت. وشرحی از پول فرستادن خود برای محمدنادرخان و دعوت او جهت نظم ونسق امور امارت افغانستان ونیامدن وی درکابل وبرخلاف شدن رقم فرمود که بازهم راه چاره باز و رشتهٔ صلح وآشتی خواهی دراز است، اگر درکابل بیایید، فهوالمطلوب والاهرسوء رفتاری که نسبت به عائله و فامیل وبازماندگان شان از هلاک و دمار به روی کار آید، به خود شان نسبت داده خواهد شد،نه برما و درخصوص حصول اعتماد دراین پیشنهاد مولوی عبداللطیف وکیل مطلق است که هرتعهد وقراردادی که موجب اطمینان شان باشد، حتمی الاجرا و از سوء خاتمه و اجراأت وخیمه مبرا دانند. ومولوی مذکورکه این تعهد وپیشنهاد را به اشارهٔ دولت انگلیس نموده بود، با اعتماد نامه ایکه برای خود به امضای شیرجان وزیر دربار ومهر حبیب الله خان حاصل کرد، نزد محمدنادرخان وبرادرانش رفت.»(ص۲۰۰-۲۰۱)

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

را ببازد، وآنگاه حمله قاطع وناگهانی از جبهه پاکتیا عملی ودشمن امحا گردد. خصوصاً که سید حسین وزیر جنگ قبلاً از مرکز دور ودر ولایات شمالی کشور مشغول ساخته شده بود. تا این وقت حضرت نورالمشایخ که زمام حرکات قوای سلیمانخیل را در دست داشت توانسته بود،که آنها را برعکس سابق از معاضدت با بچهٔ سقوواز مخالفت با نادرخان منصرف نموده، وبشکل «بیطرف» از صحنه خارج نماید. خودش نیز در شهر گردیز به غرض مذاکره با شاه ولیخان (برادرنادرخان) وارد شد.

حکومت اغتشاشی که در ۲۳ جوزا با قوای کافی به قوماندانی جنرال محمدصدیق خان صاحب زاده در گردیز حمله کرده ومغلوب وجنرال زخمی شده بود، اینک باردیگر حملهٔ قوی ترخودش را در٤ سرطان به شهرگردیز تکرارکرد. البته قوماندان جبهه شاه ولیخان فرار نمود وسپاه سقوی را درگردیز وماحول آن مشغول گذاشت واین مشغولیت دشمن تا سقوط کابل طول کشید.عین این نقش سری در محاذ ننگرهار نیزبازی شد....»

غبار بعد از شرح نقش هر یک از رجال همرکاب وهم نظرنادرخان، مثل محمدگل خان مومند، ملا صاحب چکنهور،پادشاه گلخان،سید حسن خان کندکمشرکنری،مرزا پاینده خان ، حبیب الله پاچا،سید احمدپاچا،سید حبیب پاچا،عبدالمجید پاچا،محمدامین خان وعبدالرزاق خان وغیره[۲]،مینویسد که :« در تاریخ ۳۰سرطان الله نوازخان هندی[۳] از جاجی به غرض استمداد به علاقهٔ وزیری آنطرف خط دیورند رفت. سید عبدالله شاه جی هندی هم بحیث معاون شاه محمودخان برادرسپهسالارنادرخان معین شد. میرزا نوروز خان لوگری جریدهٔ «اصلاح» را از ۱۵ اسد در پکتیا منتشر ساخت. در ۲۹ اسد یک قوهٔ سقوی در بین «میرزکه » و«مچلغو» از قوهٔ پکتیا شکست خورد. در آخر سنبله ده هزار مرد مسلح وزیری ومسعودی وارد پکتیا شد.

غبار در ادامه میگوید که : نادرخان از جاجی برای حضرت شوربازار نورالمشایخ نامه ای نوشت وکمک او را برای حمله برپسرسقو تقاضا نمود. نامه بیان میکرد:

«مورخه مورخه ۲۰ صفر۱۳٤۸قمری»

جناب معظم محترم حضرت صاحب را مخلصم. احوالات این ولا تا حال غالب وگاه مغلوب برای لشکرمایان است.مگر نقصان بسیار به سقویها میرسد.امید قوی داریم که آن صاحب از غیرت وحمیت که دارند این ملت«جاهل» را معاونت نمایند که این کشتی طوفانی راخداوند به ساحل مراد برساند. زیاده چه عرض کنم. محمدنادر»[٤]

سردار شاه محمودخان نیز نامه ای عنوانی نورالمشایخ نوشت بدین مضمون:

مورخه ٥ ربیع اثانی ۱۳٤۸ قمری:

---

[۲]-غبار، افغانستان درمسیرتراریخ، ج۲، ص ١٤- ١٥

[۳] - به گفتهٔ آقایان غبار، پوهاند حبیبی ، و ادمک ، خاندان " الله نواز ملتانی " سابقهٔ طولانی در خدمت حکومت انگلیس داشت . در دورهٔ امانی یک شخصیت مشکوک بود. برادرش با سفارت انگلیس در کابل ارتباط مخفیانه داشت. عبدالحق خادم شان شخصی بود که راز "نامه های ابریشمی" معروف مولانا عبیدالله سندهی را افشا کرده و سبب دستگیری تعداد زیادی از مبارزین ضد استعمار انگلیس شد. ادمک مینویسد که الله نواز خان ادم خطرناکی بود.... او در رابطه با قبایل سرحد خدمات ارزشمندی را برای نادر شاه انجام داده است. وزارت خارجهٔ جرمنی او را جاسوس انگلیس میداند. سفیر ایتالیا در کابل نیز عین فکر را دارد. الله نواز خان که از هواداران سر سخت نادر شاه بود. الله نواز خان بحیث وزیر و به تعقیب آن به صفت یاور اول محمد نادرشاه مقرر شد. الله نواز خان در سال ۱۹۳۲ از راه هند بریتانوی به آروپا رفت . برای گفتگو در موضوع جزای قاتل سردار محمد عزیز در برلین شرکت نمود. مدتی وزیر دربار و وزیر فوائد عامه بود. بین سالهای ۱۹۳٥ و ۱۹٤٥ بحیث سفیر (وزیر مختار) افغانستان در برلین ایفای وظیفه نموده و غلام صدیق خان چرخی و هواداران دیگر غازی امان الله خان را تعقیب میکرد.اومیخواست امان الله خان را ترورکند.(دفاع ازاستقلال وشاه امان الله ،وجیبهٔ ملی،ازاین قلم،مقالهٔ۱۲)

[٤]-غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، جلد۲، ص۱۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

جناب معظم محترم مهربان حقایق آگاه حضرت صاحب نورالمشایخ را مخلصم،از برای خدا تا کدام وقت صاحب توجه نخواهند فرمود؟ ما چند تا برادران (سپهسالار شاه ولیخان وشاه محمودخان در پاکتیا، محمدهاشم خان در ننگرهار) تا امروز هرچه توانستیم کردیم، اگرشما کوشش نفرمائید ما هم مانده میشویم. وافغانستان وخاندان ما وخاندان شما برباد میشویم.... مخلص صاحب شاه محمود. » (اصل این نامه در دوسیه اقای محمدمعصوم المجددی پسرشمس المشایخ صاحب ضبط شده است.غبار)[٥]

غبار علاوه میکند که از این ببعد نورالمشایخ حمایت وکمک خود را از پسرسقو منع کرد « ودرتاریخ ۲۳ جوزا طایفهٔ احمدزائی وطوطی خیل ومنگل میرزکه از طرفداری بچهٔ سقو دست کشیدند وحمایت خود را از نادرخان اعلام نمودند »[٦]

همچنین درماه سنبلهٔ ده هزار کلداراز طرف وکیل التجار سابق افغانی در پشاور(عبدالحکیم خان)به جاجی رسید. عبدالغنی سرخابی لوگری هم برای عبورلشکرپکتیا به استقامت کابل، برای پانزده هزارنفر آذوقه مهیا کرد. درحالی که مهردلخان قندهاری یکی از طرفداران جدی شاه امان الله در اخیر سنبله در قندهار قیام کرد وسپاه سقوی را مغلوب وچند صد نفرشان را کشتار دسته جمعی کرده بود. معهذا مهردلخان که حکومت قندهار را دردست داشت همینکه محمدهاشم خان برادر سپه سالار ازسفید کوه [سپین غر] به قندهار رسید، به تلقین چند نفر طرفداران نادرخان قیادت قندهار را به محمدهاشم خان تسلسم کرد، زیراهنوزنادرخان دعوی سلطنت نکرده بود وطرفداران امان الله خان گمان میکردند نادرخان برای او خدمت مینماید.

در٦ میزان ۱۳۰۸(۲۷ سپتمبر)شاه ولیخان با یک قوه پکتیائی و پنجهزار نفر وزیری از "دوبندی" وارد خوشی لوگر بدون مقاومتی گردید. سورجنرال محمدعمر خان که قبلاً بالای شاه امان الله به جهتی گرفته وآزرده شده واینک به حیث قوماندان قوهٔ سقوی در درویش- لوگر متمرکز بود، موافقت خود را با نادرخان اعلام کرد وگفت که نخواهد گذاشت سپاه تحت قیادت او در عبور سپاه پکتیا از لوگر، به تعرض بپردازد. در۸ میزان قوای پکتیا معبر عمدهٔ لوگر- کابل(تنگی واغجان) را اشغال وقوهٔ مدافع سقوی را درهم شکست. این قوه عبارت از شش کندک بود که از مرکز درویش برای حفظ تنگی رسیده بود. تا این وقت یک عده مردان مسلح لوری[توری؟]نیز بغرض امداد پاکتیا از آنطرف خط دیورند درعلی خیل رسیده بودند. این سوقیات ناگهانی ودقیق پاکتیا مستقیماً کابل را تحت تهدید قرار داد واسباب حیرت وسراسیمگی حکومت سقوی درکابل گردید، زیرا تا حال به بچهٔ سقو چنین تلقین شده بود که سپاه او در تمام افغانستان بشمول ولایت ننگرهار مسلط ودر پاکتیا در حال پیشرفت است. واز قوای قبایل نادرخان خطری متوجه کابل نیست. درحالی که اینک سپاه پکتیا دروازهٔ تنگی واخجان را دردست داشت و در ۱۰ میزان معمورهٔ «ماداغه» را از مدافعین سقوی با شمشیر بازگرفت. شش کندک از ماداغه مدافعه میکرد. تاوقتی که حکومت اغتشاشی میرفت قوای تازه دمی تجهیزکند و یا قوه های عسکری او از قطغن وننگرهار وگردیز به امداد کابل برسد، مفرزهٔ پیشدار پکتیا به قوماندانی الله نوازخان هندی در محل چهار آسیاب چند کیلومتری پایتخت در۱۳ میزان رسیده بود. فردای آن(۱٤ میزان۱۳۰۸) شاه ولیخان با قوهٔ کافی پکتیا و وزیری رسید. در۱٥ میزان جنگ درکابل مشتعل گردید. عسکر قلیل سقوی در قله های آسمائی وشیردروازه وبالاحصار بسختی میجنگید.

---

[٥]-غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، جلد۲، ص۱٦

[٦]- بگفتهٔ داکترکاظم :« نورالمشایخ که روزی از حامیان رژیم[سقوی] بود، نیز مخالف امیر شد و بتاریخ ۱٤ جون ۱۹۲۹ فتوای شرعی صادر کرد که حبیب الله مسئول ریختاندن خون بیگناهان بوده و کفایت اسلامی ادامهٔ سلطنت را ندارد و با این فتوا غلجائی های سلیمان خیل را به حمایت محمد نادرخان کشانید. »(نقش انگلیسها در عروج وسقوط رژیم سقوی و...افغان جرمن آنلاین جنوری۲۰۱٦)

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

در زمرهٔ پیشدار قوهٔ پکتیا و وزیری [بحای الله نوازخان هندی باید نام جنرال یارمحمدخان وزیری ثبت میشد.سیستانی]الله نواز ملتانی ومحمدگل خان مهمند بخط بینی حصار وشاه ولیخان بخط چهلستون ودارالامان شامل بودند. حبیب الله بچهٔ سقو شخصاً درمیدانهای جنگ دفاع مینمود. شب هنگام که قوهٔ اغتشاشی بعلت قلت عدد در حصارارگ رفت، محافظین کمی در ارتفاعات کوه ها وبالاحصار وتپهٔ مرنجان باقیماندند. اعظم خان میدانی یکی از رفقای مسلکی حبیب الله مامور حفظ شیردروازه بود.این شخص باقوای مهاجم سازش نمود و سنگر دفاعی خود را به ایشان گذاشت.(به همین سبب دولت جدید نادرخان ابتدا او را رتبهٔ کندکمشری بخشید وبعدها درحبس نگهداشت تا بمرد.) دستجات مهاجم پکتیایی درتاریکی شب قله های جبال بالاحصاررا اشغال نمودند وفردا١٦ میزان با دفاع شدید ودلیرانه یی که حبیب الله بچهٔ سقا وافسرعسکرمحدودش دربالاحصار وچمن وگذرگاه نمودند،قوای پکتیائی شهرکابل را اشغال کردند.بچهٔ سقا با افراد انگشت شمارش در داخل دیوارهای ارگ متحصن گردید. به اینصورت سپاه پکتیا در طی ده روز توانست ازپکتیا ولوگربکابل رسیده وفتح نماید.(مفصل این مجمل درکتاب بحران ونجات تالیف محی الدین انیسموسس ونویسندهٔ جریدهٔ انیس مذکوراست.غبار)

در١٧ میزان ارگ کابل درحالت محاصره قرار داشت وبچهٔ سقا منتظر رسیدن قوای امدادی ازگردیز وننگرهاروغزنی وکوهدامن وکوهستان وولایت قطغن بود ،زیراسیدحسین وزیرجنگ با یک قوهٔ کافی ازقطغن به استقامت کابل درحرکت بود. وسپاه سقوی ننگرهار نیز در رجعت به کابل شتاب داشت.شیرجان وزیردربار وملک محسن والی کابل قبلاً به کوهدامن رفته بودند واینک مشغول تهیه وتجهیز قوایجدید بود. مگر ازهمه پیشترپردل سپهسالار سقوی که درلوگر معسکرداشت، ازعبور قوای پکتیا از تنگی واخجان و«ماداغه » وحمله شان بکابل مطلع شد وبسرعت با شش کندک عسکر از لوگر حرکت و از راه پغمانوارد کوتل خیرخانه گردیده بغرض شکستن محاصرهٔ ارگ مارش نمود.اما سپاه پکتیاجلو او را درموضع «خیرخانه»گرفت. پردل که درصف مقدم می جنگید با گلوله یی ازپا درآمد وسپاهش منهزم شد. در١٨ میزان توسط کندکمشرتوپچی- محمدیعقوب خان که یکی ازهواخواهان جدی رژیم امانیه ومخالف ومحبوس حکومت اغتشاشی بود،ارگ کابل تحت گلوله باری توپ قرارگرفت وحلقهٔ محاصره ارگ تنگ ترگردید.ارگ شدیداً دفاع میکرد. روز١٩ میزان گلوله باران ارگ ادامه یافت وحصارمحکم آن شگاف برداشت.دراین ضمن جبه خانهٔ ارگ محترق گردید وستونهای آتش ودود تصاعد نمود. تا شام حمله آوران در زیرباره وبروج ارگ رسیده بودند.درحالی که حبیب الله بچهٔ سقاو با همکاران خویش در تاریکی شام از دروازهٔ شمالی ارگ خارج وحلقهٔ محاصره را عبورکرده بود.»[٧]]

[اکنون که گزارش غبار را به عنوان یک مورخ آگاه ونه طرفدار نادرخان خواندیم و پیشروی نیروهای پکتیایی و وزیری را تا رسیدن به دروازه های ارگ و فرار بچهٔ سقا دیدیم، به سراغ جنرال وزیری می رویم وخاطرات او را از نظرمی گذرانیم.ازنوشته های جنرال وزیری، استنباط میشود که او باسپاه وزیری از پکتیا مستقیماً به سوی کابل مارش کرده ودر دوبندی لوگرسردارشاه ولیخان از او استقبال نموده و تا کابل او را همراهی کرده ودرنزدیکی کابل شاه ولی خان از او جدا شده وبه استقامت چهلستون رفته، مگرجنرال وزیری به سوی بینی حصار پیش رفته و همینکه وارد کابل شده، تصمیم گرفته جنگ را آغاز نماید وساعت ٩ شب دهل جنگ را نواخته وجنگجویان وزیری چهارسنگربلند را اشغال کرده اند وفردای آن ارگ را بمحاصره گرفته است. بعداً سردارشاه ولیخان همراه یک تعداد از مشران پکتیا از قبیل : خلمی خان منگل، زمرک خان خدرانِ و ملک جانخان خاخی، به سواری اسپ به دیدار جنرال وزیري آمده اند. درهرحال آنچه درخاطرات وزیری مهم وبرای مورخان تازه است، مکتوب های نادرخان به اقوام وزیری وتعهد وی گرفتن کابل برای شاه امان الله وهمچنان پیام بچهٔ سقو به سردارشاه

---

[٧]- غبار،افغانستان درمسیرتاریخ،ج٢، صفحات١٤- ١٨

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

ولیخان و سران قبایل مهاجم برای دادن امان جان به او وجواب شاه ولیخان به بچهٔ سقااست که توسط حضرت شوربازار محمدصادق مجددی همراه با دو تا ملای سقوی در شب ۱۹ میزان به قرارگاه جنرال وزیری رسانده میشود. البته تصمیم معقول سران لشکربخصوص پیشنهاد محمدگلخان ممهند به جرگه این بود که چون زنان واطفال خاندان نادرخان و برادرانش نزد پسرسقاو گروگان میباشند، لذا به سردار شاه ولیخان اختیار داده شود تا هر طورکه لازم می بیند جواب پسرسقو را بنویسد. بقیه ماجرا را از زبان جنرال وزیری دنبال میکنیم.]

۸- پیغام بچهٔ سقو به فاتح کابل وجواب سردارشاه ولیخان :

درتاریخ ۱۹ میزان ۱۳۰۸ش [۱۱ اکتوبر ۱۹۲۹] ساعت نه شب حضرت آغاگل[محمدصادق] مجددی ، برادر حضرت نورالمشایخ مجددي با دو نفرملای و سردارعلیشاه خان[پسرسردار سلیمان خان بن سردار آصف خان - محبوس در ارگ] براثر تقاضای شفاهی بچه سقاو [بنابرمقالهٔ داکتر کاظم دربارهٔ میرهاشم خان، حضرت مجددی حامل نامه ای از سوی پسر سقو به سردارشاه ولیخان بود. وسردار علیشاه خان را نیز از محبس ارگ با او فرستاده بود تا به شاه ولی نشان داده باشد که خانوادهٔ او در چنگ پسرسقو زندانی است.سیستانی] برای خواستن امان جان برای بچهٔ سقو وخانواده اش سوار برموتر با بیرق سفید از ارگ خارج شده به قرارگاه لشکر نجات وارد گردید. بزرگان لشکرنجات درمیان خود جرگه کردند.دراین جرگه محّمدگل مومند، سردار شاه ولی خان، و سردار شاه محمود خان نیزحضورداشتند. جنرال یارمحّمد خان وزیري تصمیم خود را به حضرت آغاگل مجددي وهمراهانش واضح گفت که: به « قاتل ملت بچه سقاو»، امان و یا اجازهٔ فرار داده نمیتواند. وعلاوه نمود که تصمیم ما اینست که «قدرت را بزور از بچهٔ سقو بگیریم ودستان خودش را در ارگ بسته کنیم... »

سردار شاه ولی خان فوراً « اجازه صحبت خواست و بصورت بسیار عاجزانه » چنین گفت : «جنرال یارمحّمد خان وزیري ،همان چیزی را گفت که در فکر و دل واحد تمام بزرگان ومشران ما خطور میکرد. اکنون ما با بچهٔ سقو چطور جنگ کنیم؟ او در ارگ قرار دارد و خانوادهٔ ما زن و مرد و... در نزد او گروگان است. فشار از طرف ما بر حبیب الله ،زندگی خانوادهٔ ما را به خطر می اندازد. مگر بازهم بخاطر نجات وطن هرچیزی که بزرگان فیصله کنند، من وشاه محمود هم به آن موافقه داریم.»

جنرال وزیری در خاطرات خود مینویسد که :«هر دو سردار پریشان و شکست خورده معلوم می شدند ». محّمدگل مومند که یک «مامورسابقه دار و شخصیت قومی هوښیار و زیرک بود و هوا و روحیه جرگه را با دقت زیرنظرداشت »،پیشنهاد کرد که فیصلهٔ دادن امان به حبیب الله به دو سردار برادر(شاه ولی خان و شاه محمود خان) واگذاشته شود، به این دلیل که ناموس ایشان از طرف حبیب الله گروگان گرفته شده است. تمام بزرگان این پیشنهاد مومند را تائید کردند و سردار شاه ولیخان به بچه سقاوچنین نوشت:

« برادرم حبیب الله! تو غاصب حکومت [سلطنت] افغانستان استی ، و ملت مظلوم افغانستان از دست تو تکه تکه شده است ، اکنون تو امان میخواهی. از طرف ما به شما امان است . با آل وعیال خود از دروازهٔ شمالی ارگ به کوهدامن برو ، به بیت المال و جبه خانه دست نزنی.»

ساعت ده بجهٔ شب بود که این نامه به حضرت اغاگل مجددی ودو نفرملای سقوی تسلیم داده شد. حضرت اغا گل مجددي با دو ملای همراه [بشمول سردار علیشاه.سین] به موتر خود نشست وبسوی ارگ حرکت نمود. چیزی کم یک ساعت بعد اعضای جرگه مطلع شدند که بچه سقاو از راه دروازهٔ شمالی ارگ فرار کرده است. در همان تاریکی شب «از محبس حبیب الله[در ارگ] اعضای خانوادهٔ سپهسالار محّمد نادرخان، شاه ولی خان، شاه محمود خان، سر دار اسد الله خان، و اعضای خانواده سردار علیشاه خان و برادر اعلیحضرت امان الله خان را کشیدیم». تا این زمان، محّمد نادرخان در منطقهٔ جاجی پکتیا بود ، امان الله خان از کشور بیرون رفته و برگشت او بصورت عاجل نا ممکن بود. مگرمحّمد نادرخان د با مشران لشکرنجات وطن، در قرآن تعهد وامضاء کرده بود

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

که در صورت پیروزی برسقاویان ، سلطنت به «اعلیحضرت غازي امان الله خان یا به یکی از اعضای خانوادۀ سراج سپرده میشود. »(جنرال وزیری، صص ۳۲۴ -۳۲۹)

سه روز بعد از گرفتن ارگ ، محّمد نادرخان به کابل آمد و هر قوماندان وسرکردۀ لشکر نجات را چنان در آغوش خود سخت می گرفت،مثلی که حاجی در بیت الله «حجر اسود را در آغوش میگیرد ». او شب چهارم بعد از گرفتن کابل را درقصر چهلستون گذشتاند . در ۲۳ میزان ۱۳۰۸ [۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹] «ما بزرگان قومی» و محّمدنادرخان از چهلستون به سلامخانۀ ارگ رسیدیم. در آنجا تعدادی از معاریف کابل و سرداران برای استقبال از سپه سالارمحمد نادرخان آمده بودند. یک تعداد از اعضای سفارتخانه ها هم دیده میشدند. محّمدنادرخان در بیانۀ کوتاه خود به حاضرین «از زحمات وتلاش های خود بیان کرد ، وتمام کارنامه ها وقربانی برای نجات وطن را به نام خود وبرادران خود نسبت داد....مگر از خدمات ما وتلاش های ما اندکی هم یاد نکرد...واشاره خشک هم به اعلیحضرت غازي امان الله خان به وطن کرد .»

بدون معطلی « گرسنه گان وتشنه گان مال و مقام وافراد چاپلوس » ویک تعداد بزرگان قومی و برادر امان الله خان (سردار امین جان [خواهرزاده نادرخان])، به نادرخان بیعت کردند. مگر بزرگان ومشران وزیری، مسعودی، دوړو، خدرانِ و تنی خاموش ماندند و از این طریق به نادرخان فهماندند که آنها ازاین فیصله ناراض اند. جنرال وزیري یکی از مخلصان امان الله خان،بود و به مامور مومند گفت:« بخاطرامان الله خان این همه خون خود را ریختیم ، اکنون هم جویهای خون را جاری میکنیم مگر کاشکي محصل استقلال کمی نزدیک می بود. » این سخن را کسی همانشب به محّمدنادرخان رسانده بود. فردای آنروز (۲۵میزان ۱۳۰۸) [۱۷ اکتوبر ۱۹۲۹]شاه محمودخان و محّمدگل خان مومند نزد بزرگان وزیری و مسعودی آمدند تا احوال بگیرند و درضمن خواهش نادرشاه را به انها برساند که:« امروزشاه بطور خاص میخواهد با شما ملاقات کند.». جنرال یارمحّمد خان وزیری این دعوت را پذیرفت و با شاه محمو خان و محّمدگل خان مومند یکجا به خانۀ سردار فتح خان ، جای که نادرشاه در آنجا سکونت داشت، رفت. با داخل شده به حویلی سردار فتح محمدخان ، محّمدنادرخان برای استقبال ما از خانه بیرون آمد ، [البته بعد از احول پرسی ونشستن در سالون]نادرخان خطاب به ما چنین گفت: «ملت افغانستان و من شخصا مدیون قهرمانی های شما میباشیم. در راه نجات وطن خدمات هریکی شما انشاء الله در دین ودنیا ضایع نخواهد شد....من امروز هم به همان عهد و پیمان ایستاده ام که ما وشما در جاجی بالای آن دعا کرده بودیم.»

جنرال یار محّمدخا ن وزیري به نادرخان گفت: «سپه سالار صاحب! با نصرت الله وهمت وفداکاری بزرگان قومی کابل فتح شد، شرو فساد حبیب الله [بچه سقاو] از یک بخش وطن جمع شد، مگر در قندهار و مشرقی وشمالی هنوز هم طرفداران او فعال هستند و بهانه می پالند. اکنون برای ما ضروری است تا به تعهد و پیمانی که در علیخیل جاجی بسته ایم به آن عمل کنیم. با عملی شدن همین پیمان جلو خون ریزی های بیشتر گرفته میشود. محّمد نادرخان گفت:«.... امروز هم من به همان پیمان وتعهد علی خیل جاجی ایستاده ام.... بعد از آوردن آرامی وامنیت در وطن هرفیصلۀ شما عزیزان ، فیصلۀ ما برادران است... ما با اعلیحضرت امان الله خان درتماس میشویم تا به وطن خود بازگردد و این کار کمی وقت میخواهد .»(جنرال وزیری،صص ۳۳۰- ۳۳۶)

پایان کار باند دزدان حبیب الله کلکانی:

[داکتر زیرکیار،از عاقبت کار وپایان سرنوشت حبیب الله بچۀ سقو که به دستور نادرشاه محکوم به اعدام شده چیزی نمیگوید، معلوم نیست که جنرال وزیری دراین مورد که بخش جالب وبیانگر نتیجۀ آنهمه لشکرکشی برای نجات کابل بوده است، چیزی نگفته یا اینکه خود داکتر از آوردن این بخش از حوادث تاریخی صرف نظر کرده است. این بخش را از زبان غبار میخوانیم:

غبار مینویسد که :« بچۀ سقا با همکاران خویش در تاریکی شب [۱۹ میزان۱۳۰۸]از دروازۀ شمالی ارگ خارج

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

شد . اول به کوهدامن وباز به چاریکار رفت وسیدحسین وزیر جنگ از قطغن رسید. اینها مطلع شدند که سپاه ایشان در قندهار وننگرهار ولوگر وپکتیا درهم شکسته ویا منهزم گردیده اند.سید حسین واکثریت باند، طرفدار تجمع جدید وتجهیز قوا وحمله بکابل بودند، مگر عده ای دیگر که از قبل با سیاست اشنائی وارتباط داشتند ودر قعر دستگاه اغتشاشی دارای منزلت ومقام بودند،ازاین فکر وعمل جلوگیری کردند.از قبیل خواجه بابوخان،وملک میرعلم خان وغیره.لهذا بسرعت مفاهمه ومذاکره غیر مستقیم ومستقیم بین کابل وچهاریکار شروع شد ودر یک هفته زمینهٔ طوری مساعد شد که حبیب الله علی الرغم پافشاری سید حسین حاضر شد تا در صورت تضمین حیات او ورفقایش وتعهد نادرشاه در روی قرآن بدون جنگ تسلیم شود. البته نادرشاه این تعهد را پذیرفت وبرای اطمینان بچهٔ سقو شخص شاه محمودخان را در ۲۵ میزان به چاریکار اعزام نمود. او بسهولت و زبان سیاسی این ماجرا جوی بیسواد را رام وآرام ساخت و بدون درنگ بکابل آورد (اول عقرب).

شاه جدید افغانستان هنوز درسرای فتح محمدخان (پدر شیر احمدخان شیرزاد) در لب دریای کابل اقامت داشت،زیرا ارگ سلطنتی خساره برداشته ومساعد برای سکونت نبود. شاه در اطاق مستطیلی روی زمین مفروش نشسته و یکعده مامورین ومردم در رفت وآمد بودند. درهمین وقت صدای موترها از عقب عمارت بلند شد، ومتعاقباً حبیب الله بچهٔ سقاء وهمراهانش از موتر فرود آورده شدند. حبیب الله بالای پیرهن وتنبان و کورتی یک شال خشن عسکری بشانه انداخته بود و دستاری درسرداشت. بمجردی که اینها داخل حویلی شده و یک تعداد زیاد محافظین مسلح پاکتایی را در اطراف خود دیدند، احساس کردند که دیگر آزاد نیستند. نادرشاه بگفت تا حبیب الله را نزدش بیاورند. حبیب الله بدون تغییری داخل خانه شده سلام بشاه داد. هیچکس از نشسته گان مجلس حرکتی نکرد وحرفی نزد. شاه سر برداشت و به حبیب الله نگاه کرد وآنگاه با دست اشاره بصف دست چپ نموده با ملایمت ظاهری گفت : بنشینید. در حد وسط صف جایی برایش باز کردند، حبیب الله بنشست وسکوت عمیقی در مجلس طاری گشت. شاه روی دریشی بالاپوشی به تن ودستاری در سرداشت ودر صدر مجلس به تنهائی نشسته بود. شاه بعد از سکوت مختصری مجدداً چشمان سرد ومصمم خود را از پشت شیشه های عینک بر روی حبیب الله بدوخت و به نرمی پرسید:

> «خوب! حبیب الله خان شما ازاین همه خونریزی و ویرانی که درافغانستان نمودید، چه مطلبی داشتید؟»
>
> حبیب الله جواب داد: « تا وقتی که من اختیار داشتم، هرچیزی را که خیر افغانستان دانستم اجرا کردم، حالا که شما اختیار دار افغانستان شده اید، هرچه را که خیر افغانستان میدانید همانطور اجرا کنید.»شاه گفت:«خوب حالا شما چند روزی استراحت کنید باز خواهیم دید.»

مکالمه قطع شد وحبیب الله برخاسته وخارج شد. محافظین او را با رفقایش توسط موترها به زندان داخل ارگ رهنمونی کردند وآنها ده روز دیگر درین «مهمانخانه» بسر بردند. البته درنهایت بی اعتنائی بمرگ. در روز ۱۱ عقرب بوقت دیگر، به امرشاه این محبوسین را از زندان کشیده و از دروازهٔ شمالی ارگ خارج ودر زیر برج شمالی ارگ مشرف به خندق حصار استاده نمودند. درحالیکه تفنگداران دولتی قبلاً در آنجا بحال تیارسی صف کشیده بودند. بعد از چند ثانیه صدای آتش تفنگ برخاست،واجساد خونین حبیب الله بچهٔ سقا، برادرش حمیدالله سردار اعلی،سید حسین وزیر جنگ، شیرجان وزیر دربار، محمدصدیق خان قوماندان جبهه پاکتیا، ملک محسن والی کابل، عبدالغنی کوهدامنی قلعه بیگی بچهٔ سقا و محمد محفوظ هندی معین وزارت جنگ، بروی زمین افتاد. فردا نعش اینان درچمن حضوری کابل روی چوبه های دار آویزان گردید.» [۸]

---

[۸]-غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، جلد۲، ص۱۹- ۲۰

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

باند دزدان سقوی قبل از تیر باران در ۱۱عقرب ۱۳۰۸

باند دزدان سقوی بعد از تیر باران

[نتیجه گیری داکتر زیرکیار:]

اکنون برای **من زیرکیار** به ارتباط جنگهای «**خپلواکی او غلواکی**» چشمدیدهای سرباز شجاع و جنرال مدبر یار محّمد خان وزیري درمورد رخداد های هر دو جنگ که تعیین کننده و موثراست، بیشتر اعتبار دارد، نسبت به فرضیه ها وحدس وگمانها. انگلیس ها در جنگ استقلال ،محمد نادرخان را برای حصول استقلال افغانستان به پیروزی نرسانده بودند، چون او یک کارتوس هم بسوی انگلیس ها فیرنکرده بود، زیرا از قدرت نظامی انگلیس درپکتیا می ترسید.

[مگرغبار درکتاب خود در رابطه به جنگ تل می نویسد :سپهسالار محمد نادرخان در ۲۶ می ۱۹۱۹ با ده هزار لشکر ملی از مردم خوستی و وزیری و غیره و سه هزار عسکر منظم و دو توپ هاوتزر وهفت توپ دیگر در محاذ تل رسید، این قوا بلا درنگ نقاط حاکم و قصبهٔ تل را اشغال کرد و در ۲۸ می در زیر باران گلولهٔ طیاره های دشمن قلعهٔ جنگی تل را زیر آتش هاوتزرها قرار داد و به سرعت ذخایر تیل و چوب و آذوقهٔ قلعه را با استیشن های بیسیم و ریل آتش زد. قطعات (فرانتیر آنستبلری) دشمن از موضع خود فرار کرد و ذخیرهٔ آب مورد خطر واقع شد.(درمسیرتاریخ، صفحهٔ ۷٦۸).

ظفر حسن آیبك‌هندوستانی که در جبهه پکتیا با نادرخان یکجا بود وفاصلهٔ توپ را با قلعهٔ تل اندازه وتخمین میکرد، درکتاب خاطرات خود میگوید : «سپهسالار مرحوم شخصاً توپ را به قلعهٔ تل نشانه گرفت و آتش کرد. مرمی توپ درست بر قلعه اصابت کرد و چون دقیقا اندازه گیری شده بود، اولین گلوله بر گدام قلعه اصابت کرد. باروت و توده های که ذخیره شده همه آتش گرفت و از قلعه ستونی از دود سیاه به آسمان بلند شد.مجاهدین با دیدن این وضع به قرار گاه گرد و نواحی شهر که هنوز هم در تصرف انگریزها بود حمله کردند. لشکر از دیدن این منظره از خوشی در جامه نمی گنجید. چند گلولهٔ دیگر نیز به سوی قلعه آتش شد». (کتاب خاطرات حسن ایبک، صفحات ۱۹۲ - ۲۰۸ ترجمه وتحشیهٔ فضل الرحمن فاضل، چاپ، می ۲۰۰۳)]

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

داکتر زیرکیار نتیجه گیری مقاله را چنین ادامه میدهد:«بلکه این زور وقوت مردمان وزیرستان، کندر، ژوب و گومل بود که انگلیس ها را پیهم شکست دادند وتلفات سنگینی بردشمن وارد نمودند و انگلیس ها را مجبور کردند تا هرچه زود تر پیشنهاد آتش بیس کند! مگرجنگ برده شده افغانها با نوک قلم پنچر شد! درجنگ « خپلواکۍ او غلواکۍ » جنرال یار محّمد خان وزیري شخصاً شرکت داشت، و در هردو جنگ جرگه های قومی ادامه داشتند و موضع گیریها نیز معلوم ومشخص بود. » پایان برگردان مقاله به دری ۲۰/ ۱/ ۲۰۱۶

<u>تبصره من برنتیجه گیری این مقاله:</u>

[من به حیث خواننده توقع داشتم تا داکتر زیریکیار، ازاین مقاله یک نتیجه عمومی تر وبهتری به دست خواننده میداد. مثلاً:اگر میگفت که سرنوشت "غلواک"(بچهٔ سقو) بکجا کشید؟ یا درپایان توصیف از فداکاری مردم وزیرستان،مینوشت که دزدی و رهزنی کار زشت ونادرستی است وعاقبتش ذلت ومرگ است. آدم هرقدر ظالم وخون خوار باشد وهرقدر بخواهد مردم را با کشتن وگردن زدن ودر آتش سوختن و مثله کردن بترساند و تابع خود بسازد، درحالی که نه سوادی داشته باشد ونه آگاهی از دین وآیئن اسلامی مثل بچهٔ سقو، اطاعت کورکورانه از چنین کسی یک امر نا ممکن است وتجربه ثابت ساخته که ادامه اینکارها تا دیر زمان نا ممکن است. چنانکه پسرسقا، با همین تصور واندیشه، وقتی بر قدرت و ارگ سلطنت دست یافت، فکر میکرد که حکومت کردن برمردم ، مثل گرفتن ارگ آسان است. ولی هنگامی که با نارضایتی مردم و اقوام مختلف افغانستان در کابل و بیرون از کابل روبرو گردید، دست به خشونت و کشت وکشتار وتجاوز وغارت ومصادره اموال مردم زد ،و تا توانست مخالفین خود را که بدون شک هریکی از آنها انسانهای با شرف و با عزت و منور و کارفهم و کاردان این مملکت بودند، سر به نیست کرد. برمال و ناموس مردم تجاوز نمود، اما نه جلو نارضایتی و شورش های مردم را گرفته توانست، و نه یک یکروز از جنگ و ستیز با مردم فارغ گشت، تا سرانجام به همت وفداکاری فرزندان باغیرت این کشور، از ارگ سلطنت که میگفت با شمشیرگرفته ام وتا زنده ام آنرا ازدست نخواهم داد، از ترس جان مجبورگردید در تاریکی های شب،از آنجا فرارکند و دوباره به همان جای برود که از آنجا آمده بود. اما او و رفقای همکارش باید جواب ملت را می دادند. جواب آنهمه ظلم وناروائی، آنهمه کشت وکشتاروعذاب وشکنجه وغارت وچپاول وتجاوز به مال و دارائی وعزت مردم را پس میدادند. آیا پسرسقو درمدت ۹ماه حکومت خون ریزی وتجاوز وغارت خود وهمراهانش پاسخی برای ملت داشت؟ نه خیر! پس یگانه جزائی که خاطر همه مظلومین و دادخواهان را تسکین داده میتوانست ، به دار زدن او وهمراهانش بود که به امر وفیصلهٔ سران لشکر نجات کابل در نخستین روزهای رویکار آمدن نادرخان عملی گردید.

نسل های جوان ما باید بدانند که خانهٔ ظلم عاقبت خرابست وهرکس از راه دزدی وگردن کلفتی بخواهد مال وعزت مردم را تصاحب کند و یا غصب نماید، باید بداند که سرانجام روزی خواهد رسید تا مردم حق خود را از وی بگیرند و مجبور خواهد بود تا با دادن جان وحیات خود حقوق مردم را ادا نماید!]

پایان۲۹/ ۲/ ۲۰۱۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ